



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

میری و جالب

✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-  
e Danesh Library)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



میری و جالب



✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-  
e Danesh Library)

3

میری و جالب



بود و نبود، مرغ و عقابی بودند که با هم دوست شده بودند. آن‌ها در صلح و صفا با همه پرندگان دیگر زنده‌گی می‌کردند. هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانست پرواز کند.

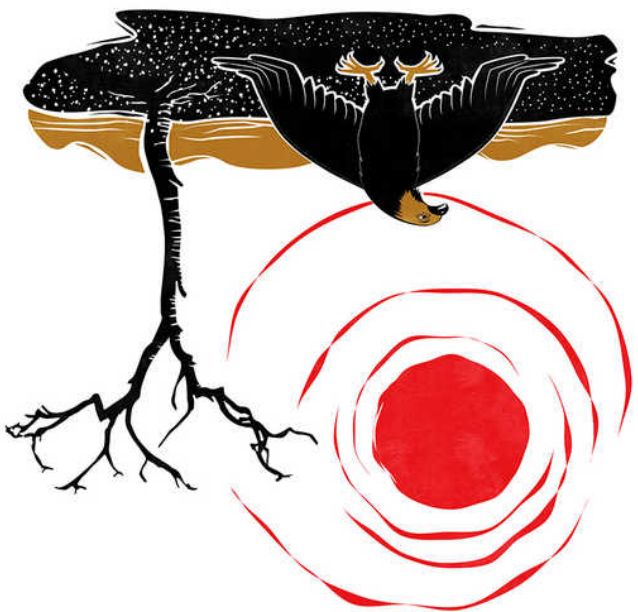


هر موقع سلاهی بال‌های عقاب بر زمین می‌افتد، مرغ به چوچه‌هایش اخطار می‌دهد، “از زمین خشک و بی آب و علف دور شوید.” چوچه‌ها جواب می‌دادند، “ما احمق نیستیم. ما فرار می‌کنیم.”

کریه می بیند.  
 این روزها ریتگ در حال زیور و کره ریتگ برای پیدا  
 می شود، هر موقع سر و کله می آید، همیشه  
 آن را از آنجا می برد. بعد از آن  
 ریتگ به سرعت پرواز کرد و یکی از  
 این روزها ریتگ دید، ولی خبری از سوزن نبود. این  
 وقتی ریتگ روز آمد، مرغ را در حال زیور و رو



پیدا می کند.  
 ریتگ به سرعت پرواز کرد و یکی از  
 این روزها ریتگ دید، ولی خبری از سوزن نبود. این  
 وقتی ریتگ روز آمد، مرغ را در حال زیور و رو





بعد از یک شب خواب راحت، مرغ فکر  
 هوشمندانه‌ای داشت. او شروع به جمع کردن  
 پره‌ای ریخته شده از تلام دوستان پرنده‌اش کرد.  
 سپس گفت، “بیایید تلام پرها را به هم بدوزیم  
 روی پره‌ای خودم. شاید این کار، مسافرت کردن  
 را آسان‌تر کند.”



مرغ از عقاب خواهش کرد، “فقط یک روز به من  
 فرصت بده.” بعد از آن تو می‌توانی بالت را  
 پابرجا کنی و دوباره برای به دست آوردن غذا  
 پرواز کنی. عقاب گفت، “فقط یک روز دیگر.” “اگر  
 نتوانستی سوزن را پیدا کنی، تو باید یکی از  
 چوچه‌هایت را در ازای آن به من بدهی.”

شده بود.

لمه سوزنی که هم دید، ولی سوزنی که نگاه کرد، حویلی را هم نگاه کرد. آشپزخانه جواست. مرغی روی آلهی را نگاه کرد. آشپزخانه سفیدی در طول سوزنی برای نصب کرد. برای افتاده در طول سوزنی را بعد از ظهر، عقاب بزرگ است. او سوزنی را



رفت تا برای کورکوشی غذا آماده کند.

آشپزخانه به آلهی الی روی را روان کرد و آن را جلی زد از دوختن جسته شد. او سوزنی را هم مرغی کرد. مرغی سوزنی را قرض گرفت، ولی جلدی یک خفت با ل زینا درست کرد و با لای سر بنا بر این اول او شروع کرد. او برای عقاب تین کسی بود که در روستا سوزنی داشت،





ولی، بقیه پرنده‌ها عقاب را در حال پرواز دیده بودند. آن‌ها از مرغ خواستند که سوزن را به آن‌ها قرض دهد تا بتوانند برای خودشان هم بال درست کنند. خیلی زود پرنده‌گان در همه جای آسمان به پرواز درآمدند.



وقتی که آخرین پرنده، سوزن قرض گرفته را برگشتاند، مرغ آنجا نبود. بنابراین کودکلانش سوزن را گرفتند و شروع به بازی با آن کردند. وقتی که از بازی خسته شدند، سوزن را در بین ریگ‌ها انداختند.